بسم الله الرحمن الرحیم

«ا الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّی اللَّهُ عَلَی سَيِّدِنا وَ نَبِیِّنَا حَبِيبِ إِلَهِنَا أَبِی ‌الْقَاسِمِ مُحَمَّد صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ عَلَی آلِهِ الطاهرین سِیِّمَا بَقیة الله الأَعظَم مولانا الحُجَة بنِ الحَسَن عَجَّل الله فَرَجَهُ الشَريف و لَعْنَةُ اللَهِ عَلَي‌ أعْدآئِهِمْ أجْمَعينَ مِنَ الانَ إلَي‌ قيامِ يَوْمِ الدّين‌ السَّلاَمُ عَلَى الْمَهْدِيِّ الَّذِي وَعَدَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ الْأُمَمَ أَنْ يَجْمَعَ بِهِ الْكَلِمَ وَ يَلُمَّ بِهِ الشَّعَثَ‏ وَ يَمْلاَ بِهِ الاْرْضَ قِسْطاً و عدلاً و یُمکِّنُ لَهُ و یَنجِزُ بِه وَعَدَ المؤمنین»[[1]](#footnote-1)

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

«وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَمَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ»[[2]](#footnote-2)

«و کسانی را که صبح و شام خدا را می‌خوانند، و جز ذات پاک او نظری ندارند، از خود دور مکن! نه چیزی از حساب آنها بر توست، و نه چیزی از حساب تو بر آنها! اگر آنها را طرد کنی، از ستمگران خواهی بود!»

در گذشته سوره مبارکه انعام آیات شریفه اش مورد بحث و توضیح بود. آیه ای که تلاوت شد آیه پنجاه و دوم از سوره مبارکۀ انعام است. خداوند حکیم در مقام تجلیل و تکریم از گروهی است و توصیه می کند، سفارش می کند به رسول اکرم درباره آن گروه که اینها را از خودت طرد نکن. آن گروه اینها هستند «الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ»[[3]](#footnote-3)

آن کسانی که صبح و شام با خدای خودشان در ارتباطند. کلمه «غداة» یعنی صبح، صبحگاهان، «عشی» یعنی شبانگاه. البته این تعبیر کنایی است. یعنی کنایه از دوام و استمرار است. کسانی که صبح و شام با خدا هستند یعنی همیشه، آن وقت معنایش این نیست که تنها صبح یکی هم شب در این وسط در حال غفلتند، این منظور نیست بلکه علی الدوام. ما هم در محاوراتمان میگوبیم شب و روز، منظور همیشه. شب و روز که میگوییم یعنی همیشه. صبح و شام یعنی در همه حال، در همه وقت، در همه جا این ها با ربّشان هستند. کلمه ربّ هم تعبیر شده حتی الله تعبیر نشده نفرموده که ، «يَدْعُونَ الله بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ» بلکه فرموده : « يَدْعُونَ رَبَّهُمْ »[[4]](#footnote-4)یعنی اینها کسانی هستند که پی برده اند که وجودشان در حال تربیت و ساخته شدن است. پی می برند به اینکه دستی دارد آنها را می پروراند، می سازد. تر و خشک می کند، سرپرستی می کند، از نقص به کمال می رساند. به این مطلب پی برده اند که مربوب هستند و ربّی دارند. همان گونه که یک بوته گل را دست باغبان،می پروراند آبیاری می کند و علف های هرز از اطرافش می کند مراقبت می کند، پی می برند که وجودشان چنین است.

و «وَاللَّهُ أَنْبَتَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا»[[5]](#footnote-5)

و خداوند شما را همچون گیاهی از زمین رویانید.

مانند گلی دارد می روید و کسی دارد او را می پروراند، ربوبیت می کند پی به ربّشان برده اند و لذا علی الدوام با آن ربّشان در حال ارتباطند. دعا می کنند «يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ»[[6]](#footnote-6) صبح و شام ربّ خودشان را دعا می کنند، می خوانند خب این هم منظور یعنی در حال ارتباط دائمی اند. خودشان را در محضر او می بینند و او را حاضر و ناظر به تمام ابعاد شهود وجودی خودشان می بینند. دعا فقط این نیست که حالا یک چیزی برداشتند می خوانند.یا دعای کمیل می خوانند یا دعای سمات می خوانند. این نیست. دعا به معنای همان ارتباط قلبی و عبادت، عبادت هم که باز می گوییم به ذهن ما فقط نماز و سجده و رکوع نرسد یعنی همون در همه حال خودشان را بنده می بینند و مراقب رضای او هستند. می خواهند رضای او را جلب کنند در حال نگاهند، در حال گفتارند، در حال رفتارند، غذا می خورند یا در کاری مشغولند، تاجر در مسجر خودش، در تجارت خانه اش کار می کند، کارگر در کارگاهش کار می کند، طبیب در مطبش کار می کند در هر حالی که هستند مراقب او هستند، او را رقیب خود می بینند و در هر حرکتی و هر سکونی از او مدد می خواهند. آیا اجازه می دهد این حرف بزنم یا خیر؟ اجازه می دهد نگاه کنم یا خیر؟ اجازه می دهد این لقمه را بردارم یا خیر در همه حرکات و سکناتشان در همه جا رقیب می دانند او را «واللهُ مّنْ وَرائهم محیطٌ»[[7]](#footnote-7) و خدا بر همه آنها محیط است.

رقیب در حضور او هستند، این حال دعاست. دعا، ذکر، عبادت که گفته می شود منظور همین است. ذکری که می گوییم علی الدوام به یاد او هستند، نه اینکه حالا یک سبحان الله می گویند الحمدلله می گویند، این تنها نیست به یاد او هستند. دعا می کنند یعنی باز همین است، عبادت می کنند همین است «يَدْعُونَ رَبَّهُمْ»[[8]](#footnote-8) ، «یَعْبُدون رَبَّهُمْ»، «یَذکُرون رَبَّهُمْ» آن حال حضور دائمی را دارند. وقتی اینطور شد مسلم است اینچنین آدمی که در همه حال و در همه وقت ربّ خودش را می خواهد رضای او را جلب کند این معلوم است یک فردی خواهد بود، صادق، امین، باوفا، خدمتگزار. حالا در هر حالی هست، واقعا اگر یک امتی اینجور باشند هر کسی، در هر شغلی که هست به این کیفیت باشد در حال ارتباط با خدایش باشد، فرمان او را بخواهد، رضای او را جلب کند اینها افرادی هستند که باید رسول آنها را نگاه بدارد، از اینها دوری نکن «الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ»[[9]](#footnote-9) این جمله آخر هم نشان می دهد که ممکن است کسانی مثلا در قیافه دینی جلوه کنند، در لباس دینی باشند اما مرائی باشند، منافق باشند ریاکار باشند هدفشان اغراض دیگری هستند می خواهند از راه دین به اغراض نفسانی و هواهای خودشان برسند، خدا را مقدمه خرما قرار بدهند ممکن است اینجور هم باشند ولی این جمله نشان می دهد نه آن کسانی که گفتم که اینها را مراقبشان باش نگهشان بدار دورشان نکن اینها هستند که «يُرِيدُونَ وَجْهَهُ»[[10]](#footnote-10) یعنی در تمام شئون زندگیشان که داد دین می زنند حرف دین دارند برای خدا دارند «يُرِيدُونَ وَجْهَهُ»[[11]](#footnote-11) فقط وجه او را می خواهند طالب وجه او هستند. وجه هم در قرآن به دو معنا به کار رفته: یک معنای صورت، وجه؛ یعنی صورت، صورت انسان که شریف ترین اعضای بدن انسان، صورت انسان که قوای عالیه هم در او قرار گرفته، شنوایی، بینایی، گویایی، این صورت منظور است گاهی در قرآن. مثل اینکه در آیه وضو و تیمم به همین معنا آمده.

«إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ »[[12]](#footnote-12)

«هنگامی که به نماز می‌ایستید، صورت و دستها را تا آرنج بشویید!»

صورت را بشویید اینجا وجوه جمع وجه است. به معنای صورت. در تیمم «فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ»[[13]](#footnote-13) آنجا باز همین است. یعنی دست به صورتتان بکشید. در آیه وضو و تیمم وجه به معنای صورت است و گاهی هم به معنای ذات است. وجه یعنی ذات، یعنی خود خدا، ذات خدا که ما در قرآن داریم.

«کلُّ مَنْ عَلیها فَان وَ یبقَی وَجْهُ رَبَّک ُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ »[[14]](#footnote-14)

«همه کسانی که روی آن [= زمین‌] هستند فانی می‌شوند، و تنها ذات ذوالجلال و گرامی پروردگارت باقی می‌ماند!»

که اینجا یعنی ذات ربّ آن یعنی همه چی در حال فنا هست. آن که بقا دارد ذات خداست «یبقَی وَجْهُ رَبَّک»[[15]](#footnote-15) یا در سوره دهر «إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ»[[16]](#footnote-16)

«و گویند ما فقط برای رضای خدا به شما طعام می‌دهیم.»

یعنی ما که اطعام می کنیم به یتیم و اسیر، مسکین این «لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا»[[17]](#footnote-17)

«و از شما هیچ پاداش و سپاسی هم نمی‌طلبیم.»

از شما نه پاداش می خواهیم نه تشکر می خواهیم ما فقط لِوَجه الله اطعام می کنیم. یعنی لِذاتِ الله ذات خدا هدف ماست، منظور ماست.

«كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ»[[18]](#footnote-18)

«همه چیز جز ذات (پاک) او فانی می‌شود؛ حاکمیت تنها از آن اوست؛»

باز مطلب همین است، در اینجا وجه به معنای ذات به کار برده می شود و تاکید را هم می رساند. حالا بنده می گویم فلان آدم با من با خود من صحبت کرد، این کلمه خود که گفته می شود برای تأکید است. اگر گفتم با من خب درست است با من صحبت کرد ولی با خود من که گفتم یعنی توقع نکنید که با برادر من، یا پدر من یا پسر من، نه با خود من. که این تأکید می کند کلمه خود، تأکید را می رساند که با من صحبت کرد نمی رساند آن مطلب را. حالا اینجا هم ذات خدا منظور هست، خود خدا منظورشان هست و هیچ چیز جز خدا، هدفشان نیست. حتی آنها که در مرتبه اعلی هستند،حتی جهنم و بهشت هم منظورشان نیست. ترس از جهنم انگیزه آنها نیست در عبادت. طمع بهشت هم باز داعی آنها نیست در عبادت بلکه «ما عَبَدْتُكَ خَوْفا مِنْ نارِكَ وَ لا طَمَعا فی جَنَّتِكَ بَلْ وَجَدْتُكَ اَهْلاً لِلْعِبادَةِ»[[19]](#footnote-19)

«و وقتى عبد به اهليّت پروردگار از براى عبادت برمی خورد كه عارف بر سلطنت و جلالت و عظمت و قدرت و بی نيازى حقّ تعالى گردد و خود را به صفت مملوكيّت و عبوديّت و عجز و فقر و نياز بشناسد؛»

ذات او را هدف گیری می کنند. خب اینها وجه الله منظور این است. «يُرِيدُونَ وَجْهَهُ»[[20]](#footnote-20) . اینها کسانی هستند که هیچ انگیزه ای در بندگی و عبادت و دعا و ذکر ندارند، ریاکار نیستند. منافق نیستند. دنیادار نیستند آن گونه ای که در دعای صباح می خوانیم «إِلهِى أَتَرَانِى مَا أَتَيْتُكَ إِلّا مِنْ حَيْثُ الْآمالِ، أَمْ عَلِقْتُ بِأَطْرَافِ حِبَالِكَ إِلّا حِينَ باعَدَتْنِى ذُنُوبِى عَنْ دَارِ الْوِصَال»[[21]](#footnote-21)

«خدایا ! می بینی مرا و می دانی که آمدن من نیست به سوی تو ، مگر از برای امیدها آیا متعلق شدم به اسباب رحمت تو که همچو حبال است؟»

خدایا می بینی من چه بد آدمی هستم در دو موقع به سراغ تو می آیم: یکی آن موقعی که هوس ها در وجودم گل کرده آرزوها دارم می خواهم به آنها برسم به سراغ تو می آیم. از تو می خواهم که مرا برسانی به آن آرزوها به آن اغراض. گاهی هم مشکلی پیش می آید بلا پیش می آید برای دفع بلا سراغ تو می آیم. پس آدم بدی هستم و هنگام بلا و به هنگام هوا سراغ تو را می گیرم. «إِلهِى أَتَرَانِى مَا أَتَيْتُكَ إِلّا مِنْ حَيْثُ الْآمالِ، أَمْ عَلِقْتُ بِأَطْرَافِ حِبَالِكَ إِلّا حِينَ باعَدَتْنِى ذُنُوبِى عَنْ دَارِ الْوِصَالِ، فَبِئْسَ الْمَطِيَّةُ الَّتِى امْتَطَتْ نَفْسِى مِنْ هَوَاها»[[22]](#footnote-22)

«خدایا ! می بینی مرا و می دانی که آمدن من نیست به سوی تو ، مگر از برای امیدها آیا متعلق شدم به اسباب رحمت تو که همچو حبال است؟پس چه مرکب [بدی] است آن مرکبی که نفس من او را مرکب ساخته است ، از سبب آرزوهای خود !»

این نفس من بد مرکبی برای خودش ساخته از هوای نفس خودش و خیال کرده که مرکب الهی است. این مرکب نفسانی برای خودش ساخته است. «تَبّاً لَها»[[23]](#footnote-23) تباه باد این نفس «من لِجُرْأَتِها عَلَی سَيِّدِها وَمَوْلاها»[[24]](#footnote-24) اینچنین گستاخ شده که مولای خودش را مقدمه قرار داده که برسد به دنیا. که این «یرید وجهه» برای دفع این مطلب است یعنی اینهایی که دارند «یدعون ربهم» حال دعا دارند، حال ذکر و عبادت دارند، هدفشان خداست. نمی خواهند خدا را مقدمه دنیا قرار بدهند «یریدون وجهه» طالب ذات خدا هستند. اینها را نگه شان بدار «لا تطرد» این گروه را همیشه با آنها باش، از خودت طرد نکن. از مجلس خود اینها را نران. جذبشان کن، دفعشان نکن. «وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ»[[25]](#footnote-25) یعنی آنها نه زیانی به تو دارند و نه میخواهند منافع تو را از دست بگیرند. حالا گاهی انسان کسی را به خودش راه نمی دهد برای اینکه کلّ بر من می شود، میخواهد روزی خودش را بر دوش من بنهد. حالا از من استفاده کند. گاهی جوریست که می آید رزق مرا هم کم می کند. گاهی جوری می شود که ممکن است سیئاتش دامنگیر من بشود. گاهی ممکن است از حسنات من بکاهد. طرد می کنیم اینها را افرادی که اینجورند می خواهند کلّ بر من بشوند دفعشان می کنم. می خواهند صدمه به رزق و منافع من بزنند دفعشان می کنم. میخواهند سیئاتشان بر دوش من قرار بدهند دفعشان می کنم ولی اینها مردمی صالحند مردمی خالص و مخلصند هیچ گونه طمع در تو ندارند. «مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ»[[26]](#footnote-26) حساب رزق آنها بر دوش تو نیست، حساب سیئاتشان بر دوش تو نیست. اگر گناهانی داشته اند بین خود و خدا داشته اند. حسنات تو را هم نمی برند نه از حسناتت می کاهند نه از سیئاتشان بر دوش تو می گذارند نه حساب رزقشان بر دوش تو خواهد آمد این جور نیست. «مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَمَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ»[[27]](#footnote-27) وقتی اینجور شد «فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ»[[28]](#footnote-28) اگر این گروه را از خود دفع کنی، ستمگر خواهی بود برای اینکه اینها مردمی باخدا هستند می خواهند رو به خدا بروند از تو مدد می گیرند و دین تو را ترویج می کنند، فداکاری دارند، ایثار دارند. اگر اینها را از خودت طرد کنی، ظالم خواهی بود «فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ»[[29]](#footnote-29) خب حالا اینجا این سوال به ذهن می آیدکه مگر رسول اکرم این کار را می کرده که خدا نهی کرده. چون نهی شده، لا تطرد این کار را نکن مگر این کار را کرده بوده که خدا نهی اش می کند. یا بنا داشت انجام بدهد که خدا نهی اش می کند. چجوری است؟ در جواب عرض می شود که سراغ شأن نزول آیات می رویم. گاهی شأن نزول آیات در فهم آیات کمک می کند. شأن نزول آیه کجا بوده که نازل شده. مفسرین دارند که کفار، مشرکین در مکه، چون می دانید که سوره انعام مکّی است، در مکه نازل شده و در مکه هم رسول اکرم تمکن مالی نداشتند، نیروی نظامی نداشتند. ثروت و قدرت نبود. اقلیتی بودند دورشان گرفته بودند آن هم اقلیت محروم. اکثریت در مکه ثروتمند بودند، قدرتمند بودند. کفار و مشرکین، جوّشان، جو کفر بود و شرک بود و ظلم و فساد و در عین حال توأم با ثروت و قدرت بود. اینها از طرفی می دیدند که نمی توانند این دین را قبول کنند چون این مسلک تازه که آمده است به نام اسلام دارد دعوت می کند می دیدند اگر بخواهند قبول کنند منافعشان در خطر میافتد. اینها باید آزاد باشند، افسار گسیخته باشند به تمام منافعشان برسند و این نمی گذارد اسلام بخواهد تهدید کند، محدود می کند و آنی که آنها می خواهند نمی رسند.

«رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُهُمْ فَرِيقًا كَذَّبُوا وَفَرِيقًا يَقْتُلُونَ»[[30]](#footnote-30)

«ولی هر زمان پیامبری حکمی بر خلاف هوسها و دلخواه آنها می‌آورد، عده‌ای را تکذیب می‌کردند؛ و عده‌ای را می‌کشتند.»

لذا نمی شود بر خلاف اهواء نفسانیشان است. از طرفی می دیدند کم کم پیش می رود، دعوت می کند، جمعیتی تدریجاً دورش جمع می شوند. ممکن است پیش برود یعنی قبلا پیش بینی کردند که ما خودمان را نزدیک کنیم خودمان را به او که کم کم بتوانیم او را هم استخدام کنیم. خب گاهی می شود که دنیاداران به سراغ دین داران بروند که با خودشان همراه کنند که در لفافه ی مسلک نو برسند به هم اهداف نفسانی شان. می خواستند گرایش پیدا کنند و کم کم زیر پرچم او بیایند اما جوری که منافعشان محفوظ بمانند. از طرفی هم می دیدند کسانی که دور پیغمبرند اینها فقرا هستند، مستضعفین هستند به قول ما. بی سر و پا هستند. نمی شود با آنها چنانکه افراد کاخ نشین با افراد کوخ نشین ها که نمی توانند بسازند. در یک مجلس بنشینند در سر یک سفره بنشینند با هم باشند، برایشان محذوری بود و لذا پیشنهاد دادند به رسول اکرم که ما بی میل نیستیم که دین شما را بپذیریم، به شرط اینکه اینها نباشند. مثلا سلمان و ابوذر و فرض کنید مقداد و عمار و خبّاب بن الأرت و بلال حبشی و صُهِیب رومی اینها همشان قُربا بودند آمده بودند و فقیر بودند و محروم بودند می گفتند اینها نباشند. حالا چرا پیروان انبیاء در وهله اول همه ش محرومینند. این چه سری دارد که همه محرومین دورشان را می گرفت خب این معلوم است طبیعی است.به جهت اینکه در یک جوّی که ظلم حاکم است، کفر و شرک و فسق و فجور حاکم است دو گروه ناراحتند. یک گروهِ حقیقت خواهند برای اینکه واقعا حقیقت می خواهند. می خواهند عالَم عالم عدل باشد، عالم تقوا باشد. از فسق ناراحت هستند. از گناه ناراحت هستند. اینها می خواهند واقعا انسان پاک باشند. یک گروه هم محرومین، کسانی برای شام شبشان معطل هستند. مورد ظلم قرار گرفته اند. دیگران برده اند و خورده اند، اینها محرومند. این دو گروه منتظرند یک ندای اصلاحی برخیزد و همه دور او را بگیرند. هم انسان های حقیقت خواهی که معنویت را می خواهند و هم انسان هایی که محروم شده اند و می خواهند به حقشان برسند. این دو گروه معلوم است، وقتی ندای عدل، بلند شد دنبالش می روند . پس سرّ اینکه انبیا تا ظهور می کنند اول طبقه ای که دورشان را می گیرند طبقه محرومند، هم محروم مادی و هم معنوی، علتش همین است. آن کسانی که مرفهند و متنعم که نمیایند سراغ دین. برای اینکه دین مخالف حرف آنهاست. متنعمین مترفین همیشه مخالفند.

«وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ»[[31]](#footnote-31)

»و ما در هیچ شهر و دیاری پیامبری بیم‌دهنده نفرستادیم مگر اینکه مترفین آنها (که مست ناز و نعمت بودند) گفتند: «ما به آنچه فرستاده شده‌اید کافریم!»

ما در هر آبادی پیغمبر فرستادیم مترفین گفتند ما تکذیب می کنیم. ما تن زیر بار نمی دهیم. پس علت اینکه انبیا محرومین دورشان را می گیرند این است. هم محروم های معنوی، هم محروم مادی. دورشان را می گیرند. از این جهت، این ها می گفتند که اینها نباشند. اینها با ما نمی سازند. پیشنهادشان این بود. این ها را طردشان کن. اراذل تعبیر می کردند. به قرآن نشون میده که منحصر پیغمبر اکرم نبوده در هر زمانی در آن زمان مترفین، چنین پیشنهادی داشتند. به پیغمبر زمان می گفتند که اینها که دور شما هستند اینها اراذلند. ما با این ها نمی سازیم. در سوره هود این آیه را داریم که:

« مَا نَرَاكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا وَمَا نَرَاكَ اتَّبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَاذِلُنَا بَادِيَ الرَّأْيِ »[[32]](#footnote-32)

«ما تو را جز بشری همچون خودمان نمی‌بینیم! و کسانی را که از تو پیروی کرده‌اند، جز گروهی اراذل ساده‌لوح، مشاهده نمی‌کنیم.»

می گفتند ما هر چه نگاه می کنیم دور شما، اراذل دور شما هستند. اراذل، فرومایگان پست. فرومایه ها، بی سر و پاها. پابرهنه ها، اینها، دور شما را گرفتند. اینها اراذلند. چون به نظر آنها، شرافت در ثروت بود و پول. هر که پول دارد می گوییم شریف است، کریم است، بزرگوار است و باشخصیت. هر که پول ندارد، رذل است، پست است، فرومایه هست و به درد نمی خورد. حتی بادی الرای هم می گفتند. یعنی اینها سطحی نگرند. زود باورند، زود فریب می خورند. تا هر که آنها دعوت دنبالش می روند، تا دعوت کردند دنبالش می روند. بادی الرایند ولذا اینها بی پولی را رذالت می دانستند و پاک دلی را هم ساده اندیشی می دانستند. پاک دل بودند نه اینکه بادی الرای بودند. ساده دل نبودند، زودباور نبودند، ساده لوح نبودند، حق شناس بودند. چون موانع در جانشان نبود، ظلمت نبود، کفر و فسق و پول داری برایشان تاریکشان نکرده بود. روشن بودند. تا ندای حق بلند می شد نور حق در قلبشان می تابید. پاک دل بودند و حق شناس و حق پذیر. از این حالت تعبیر به بادی الرای می کردند. می گفتند مردم ساده لوحی هستند، زود باورند و رذالت را هم از پول، از فقر تعبیر می کردند اراذل هستند. باز آیه دیگری هم داریم که باز به حضرت نوح می گفتند. «قَالُوا أَنُؤْمِنُ لَكَ»[[33]](#footnote-33)

گفتند: «آیا ما به تو ایمان بیاوریم آیا تو می خواهی توقع داری که ما ایمان بیاوریم.

«وَاتَّبَعَكَ الْأَرْذَلُونَ»[[34]](#footnote-34)

«در حالی که افراد پست و بی‌ارزش از تو پیروی کرده‌اند؟!»

پست ترین افراد دنبال تو هستند. بعد می گفتند اینها اولا هم پستند و فرومایه اند و هم اینکه گذشته شان بد بوده. اخلاقشان بد بوده، اعمالشان بد بوده. و تازه باطنشان خراب است. ظاهرشان به شما ایمان آورده. در جواب فرمودند که «قَالَ وَ ما عِلْمِي بِما كانُوا يَعْمَلُونَ»[[35]](#footnote-35)

«(نوح) گفت: من چه می‌دانم آنها چه کاری داشته‌اند!»

من کاری به گذشته شان ندارم. حالا بودند، هر چه بودند، برفرض بد هم بودند. گذشته کسی معیار نیست. الان را من در نظر دارم. من از جانب خدا آمده ام و مبعوث به دعوت هستم. من وضع ظاهر را نگاه می کنم و وضع موجود را. آنچه الان هست و ظاهرش چه هست. باطنش چه هست کاری به باطنش ندارم و گذشته اش هم چه بوده کاری هم به آن ندارم. «ما عِلْمِي بِما كانُوا يَعْمَلُونَ»[[36]](#footnote-36)حق فحص هم ندارم. حالا تفحص کنم که اینها در سابق چه می کردند؟ تفتیش کنم گذشته ها را در نظر بگیرم؟ نه چه کار دارم به گذشته شان. الان را می بینم که تسلیم هستند. الان آمده اند ایمان دارند. مالشان، جانشان فداکاری می کنند از مال و جانشان می گذرند و قبول کردند. همین قدر من مامورم وضع موجود را و ظاهر را بگیرم. کاری به گذشته و باطن هم ندارم.

«إِنْ حِسابُهُمْ إِلَّا عَلى‌ رَبِّي لَوْ تَشْعُرُونَ»[[37]](#footnote-37)

«حساب آنها تنها با پروردگار من است اگر شما می‌فهمیدید!»

حسابشان به عهده خدای من است. در گذشته هرچه بوده اند خدا به حسابشان هست. در باطن هر چه هستند باز خدا می داند. آن که من وظیفه دارم.

«وَ ما أَنَا بِطارِدِ الْمُؤْمِنِينَ»[[38]](#footnote-38)

«و من هرگز مؤمنان را طرد نخواهم کرد».

من نمی توانم از اشخاصی که الان مومنند و ایمان به من آورده اند و تسلیم شده اند طبق وظیفه عمل می کنند من حق طرد ندارم. طردشان نمی کنم. گذشته شان و باطنشان ارتباطی به من ندارد. پس این هم یک دستوریست که از آیات استفاده می شود. بنابراین آیه نازل شد در شأن همین ها. آنها می گفتند که اینها نباشند. آیه نازل شد لا تَطرُد یعنی طردشان نکن. «وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ»[[39]](#footnote-39) الان که اینها هستند و راضی شده اند، دعوت شما را پذیرفته اند، ایمان به خدا دارند، ایمان به مبدا و معاد دارند قبولشان کن. در سوره کهف هم داریم به همین کیفیت «اصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَداةِ وَ الْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ»[[40]](#footnote-40) همیشه خودت را با این گروه نگه دار. اینها را ملازم خودت قرار بده «اصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَداةِ وَ الْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَ لا تَعْدُ عَيْناكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَياةِ الدُّنْيا»[[41]](#footnote-41) بله اشراف بیایند بنشینند، ثروتمندها در مجلس تو زینتند. زینت دنیا هستند. زینت دنیا چشم تو را پر نکند. «لا تَعْدُ عَيْناكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَياةِ الدُّنْيا»[[42]](#footnote-42) اینها می گویندپولدارها بیایند، مقام دارها بیایند، صاحبان مال و مقام بیایند، مجلس سنگین می شود، با عظمت می شود نه، این زینت دنیاست. زینت دنیا را دنبالش نرو. انسان های مومن را سراغشان را بگیر. «لا تَعْدُ عَيْناكَ عَنْهُمْ»[[43]](#footnote-43) از اینها که مؤمند چشم برنگیری، چشم بدوزی به آنهاکه پول دارند و زور دارند و صاحب مال و مقامند. «لا تَعْدُ عَيْناكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَياةِ الدُّنْيا وَ لا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنا »[[44]](#footnote-44) گوش نده به حرف این مردمی که قلبشان از من غافل است. حالا حرف ظاهری، چیزی می گویند. پیشنهاد می کنند ما چنین می کنیم ولی گوش به حرفشان نده. «وَ لا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنا»[[45]](#footnote-45) گوش به حرف اینهایی نده که قلبشان از یاد من غافل است «وَ اتَّبَعَ هَواهُ »[[46]](#footnote-46) دنبال اهواء نفسانیشان هستند. پس اینکه آیه «لا تطرد» فرموده که طرد نکن. پیغمبر نمی خواسته طرد کند این ها را. شأن او اجل از این بود. بلکه خدا می خواسته جواب آنها را بدهد. آنها که آمدند پیشنهاد می کنند ما حاضریم با شما همکاری کنیم، همراهی کنیم به شرط اینکه این ها نباشند، اراذل نباشند و بادی الرأی ها نباشند ما باشیم، نه لا تطرد پس در مقام تخطئه آنهاست. نه اینها رسول این کار را می کرده و خواسته اند نهی اش کنند. در مقام آنها. و لذا بعضی مفسرین سنی هم داریم که وقتی پیشنهاد کردند کفار این مطلب را، عمر که در میان مسلمانان بود او گفت که قبول کنیم. او نظر داد به پیغمبر اکرم که خوب است، عیبی ندارد حالا این ها آمده اند که می خواهند بیایند با ما همراهی کنند قبول کنیم. حالا اینها نباشند این ابوذر و مقداد اینها را حالا اینها فقیرند اینها نباشند و بعد آنها بیایند. یا نوبت قرار بدهیم، مثلا یک روز اینها یک روز آنها باشند. از هم جدا کنیم مجلس آنها را. و لذا آیه طرد می کند این حرف درست نیست. لا تطرد. نه هرگز اشخاصی که مؤمن خالص مخلصند اینها را از خودتان طرد نکن. از مجلس خود مران و زینت دنیا را هم طالب نباش. آنها زینت دنیا هستند و کاری به آخرت ندارند. ولذا از مطالبی که از آیات استفاده می شود یکی همین است.که این فکر شیطانیِ نظام طبقاتی در هر زمان بوده و یک سنگ بسیار مانعی سر راه انبیاء و مصلحین است دیگر. نظام طبقاتی همه شان دلشان می خواست که گروه گروه باشند، گروهی بالانشین، پایین نشین باشند. غنی، فقیر، شریف وضیع. استعمار شده، استثمارگر، استثمار شده. این می خواستند این جور باشند، اسیر، امیر. گروهی امیر باشند، گروهی اسیر باشند.

«إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضْعِفُ طَائِفَةً مِنْهُمْ يُذَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ»[[47]](#footnote-47)

این کار را می کرد. او برنامه ش همین بود. تفرقه بود، دو گروه می ساخت. سبطی ها و قبطی ها. قبطی ها، دار و دسته خودش بودند، هر چه امکانات بود دست آنها بود و سبطی ها مستضعف بودند. اینها مردم محرومی بودند. او می خواست این کار را بکند. همیشه در هر زمانی مطلب همین است. می خواهند، نظام طبقاتی بماند. اغنیاء از فقرا جدا باشند و شریف ها از وضیع ها دیر باشند و انبیاء هم با همین فکر مبارزه می کنند. از مفاخر مکتب انبیاء همین است که با این فکر نظام طبقاتی می جنگند. نه همه باید یکسان باشند.

«يا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْناكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَ أُنْثى‌ وَ جَعَلْناكُمْ شُعُوباً وَ قَبائِلَ لِتَعارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقاكُمْ»[[48]](#footnote-48)

«ای مردم! ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و شما را تیره‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید؛ اینها ملاک امتیاز نیست، گرامی‌ترین شما نزد خداوند با تقواترین شماست؛ خداوند دانا و آگاه است!»

خطاب به همه جامعه بشر است. «الذین آمنوا» هم نیست یا ایها الناس، جامعه بشر بدانید که شما را، همه شما از مرد و زنی آفریده شده اید و گروه گروه اگر شما را قرار دادیم لِتعارفوا باید همدیگر را بشناسید که همه اگه یک جور بودند که شناسایی ممکن نبود. این تفاوت اختلاف برای شناسایی است. نه برای شرف که پول داری شرف است و فقر، نداشتن شرف. این جور نیست. «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقاكُمْ» [[49]](#footnote-49)یا رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در آن خطبه تاریخیشان در حجة الوداع، آن پیام عظیم و جاودانه شان فرمودند:

«أيّها النّاس اسمعوا منّي أبيّن لكم»[[50]](#footnote-50)

«ای مردم از من بشنويد كه براى شما بيان كنم.»

مردم از من بشنوید آنچه میخواهم بیان کنم« فلیُبلغ الشاهد الغائب» حاضرین به غائبین برسانند پیغام مرا. پیغامم این است «اَیُّهَا النّاسُ اِنَّ رَبَّکُم واحِدٌ وَ اِنَّ اَباکُم واحَدٌ کُلُّکُم لِادَمَ وَ ادَمُ مِن تُرابٍ إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقاكُمْ لیسَ العربی عَلَی عَجَمی فَضْلٌ الاّ بِالتقوی»[[51]](#footnote-51)

«ای مردم راستش پروردگار شما يكى است،و راستش پدر شما يكى همه از آدم هستید و آدم از خاك و ارجمندتر شما نزد خدا با تقواتر شما است،و عربى را بر عجمى برترى نباشد جز به تقوى آيا رساندم‌؟گفتند آرى فرمود حاضر بغائب برساند.«

ای مردم بدانید که خدای شما یک، پدر شما یک همه ی شما از آدمید، آدم از خاک است، احدی بر دیگری تفضّل ندارد مگر به تقوا.

هر که دارای تقوا و شناسایی مبدا و معاد دارد بله این شریف است. این کریم است و احدی بر احدی تفّوق ندارد بعد هم فرمود که آیا ابلاغ کردم. «هل بَلّغتُ» مردم گفتند: نعم. فرمود: اللهم اشهد خدایا شاهد باش که پیغام را رساندم. مکتب انبیا این است. که آن که راه خدا می رود شرف در اوست و لذا مستضعفین هم که در قرآن اگر مورد تایید و حمایت قرار گرفته نه شکم های گرسنه و اینها. این منظور نیست برای گرسنه و برهنه ها این مطرح نیست که بگوییم شرف در شکم دار بودن و خوردن و خوابیدن است. این که نیست. نمی خواهد که دین اینها را به شکم برساند که. آنی که هدف بوده برای اسلام رو به خدا رفتن است. آن کسانی که در راه خدا مستضعفند نه کسانی که از جهت دنیا مستضعفند، پول ندارند، نان ندارند، مثلا لباس ندارند این مطرح نیست. آنی که مطرح است مستضعف در راه خدا و لذا و

«وَنُريدُ أَن نَمُنَّ عَلَى الَّذينَ استُضعِفوا فِي الأَرضِ وَنَجعَلَهُم أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ»[[52]](#footnote-52)

«ما می‌خواهیم بر مستضعفان زمین منّت نهیم و آنان را پیشوایان و وارثان روی زمین قرار دهیم!»

ما که می خواهیم که مستضعفین را پیشوا قرار بدهیم یعنی چه؟ یعنی این برهنه ها بیایند و پول دار بشوند و پیشوا بشوند و این ملاک که یعنی برهنه ها تا برهنه اند نمی توانند امامت کنند پیشوایی کنند اما وقتی که پول دار شدند می رسند و منظور این است که آن مستضعفینی که ردیف خدا قرار گرفته اند

«ما لَکُمْ لا تُقاتِلُونَ في‏ سَبيلِ اللَّهِ وَ الْمُسْتَضْعَفينَ مِنَ الرِّجالِ وَ النِّساءِ»[[53]](#footnote-53)

«چرا در راه خدا، و در راه مردان و زنان و کودکانی که به دست ستمگران تضعیف شده‌اند، پیکار نمی‌کنید؟!»

چرا در راه خدا شما قیام نمی کنید و در راه مستضعفین برای خدا بجنگید برای خدا برای مستضعفین بجنگید یعنی چه؟ یعنی بجنگیم که آنها به پول برسند. خون بریزیم که آنها به شکم برسند به اهواء نفسانی برسند این نیست. کدام مستضعفین

«الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا»[[54]](#footnote-54)

«همان افراد ستمدیده‌ای که می‌گویند: پروردگارا! ما را از این شهر مکه، که اهلش ستمگرند، بیرون ببر! و از طرف خود، برای ما سرپرستی قرار ده! و از جانب خود، یار و یاوری برای ما تعیین فرما!»

آن کسانی که رو به خدا می خواهند بروند بال و پر آنها را می زنند و نمی گذارند ارشاد کنند مردم را به خدا نزدیک کنند آنها.در راه آنها بجنگید و لذا ائمه فرمودند ما هستیم آن مستضعفینی که باید در راهشان بجنگید و از ما دفاع کنید ما هستیم. در نهج البلاغه هم دارد «کانوا اقواما مستضعفین» انبیاء این بودند مستضعف انبیاء بودند. نمی گذاشتند طاغوت ها این بال و پری باز کنند و بشر را به خدا نزدیک کنند. مستضعف آنها بودند. امیر المومنین مستضعف بود که وقتی گرفتند آوردند تو مسجد با آنکه می دانیم با آن اسائه ادب ایستاد مقابل قبر پیامبر اکرم گفت «یابن ام ان القوم استضعفونی» یا رسول الله مردم مستضعفم کردند. نمی گذارند بال و پر باز کنم و هدایت کنم بندگانت را به سوی تو نزدیک کنم. اومستضعف بود. امام حسین مستضعف بود. امام باقر می فرمود بابی المستضعف الغریب پدرم قربان آن مستضعف غریب. مستضعف بود. استضعف الحسین و اصحابه. آنها حسین و اصحابش رو استضعاف کردند می خواستند به راه خدا بروند و راه را باز کنند برای مردم نمی گذاشتند. مستضعف آنها بودند. امام زمان الان مستضعف است. یعنی الان دستش بسته است. شرایط جوریست که الان نمی تواند ظهور کند و راه را به سوی خدا برای بشر باز کند. آنها مستضعفند. اینها هستند والا به صرف اینکه یک کسی پول ندارد و نان ندارد و شکم ندارد و اینها امام حسین هم اگر قیام کرد می گفت«عَلَىالاِسْلامِ الْسَّلامُ اِذ قَدْ بُلِيَتِ الاُمَّةُ بِراعٍ مِثْلَ يَزيدَ*»[[55]](#footnote-55)*

«در پاسخ به پيشنهاد مروان بن حكم كه با يزيد بيعت كن!»

نمی گفت که مثلا ای بر گرسنه ها سلام بر برهنه ها السلام نه علی الاسلام السلام. چون این حکومتی که آمده اسلام را می خواهد از بین ببرد. من برای اسلام قیام می کنم. یعنی من اگر مستضعفم به خاطر اینکه در راه خدا دارم می خواهم پیش بروم و نمی گذارند و الا به صرف اینکه گفته می شود ... فلان آدم مردمی است. مثلا مردمی ها را انتخاب کنید فرض کنید اینها را برای وکالتی یا چیزی درد آشنا هستند. اینها مطلبی نیست. خیلی از مردمی ها هستند وقتی به قدرت برسند بلا می شوند به جان مردم. خیلی از دردآشناها هستند وقتی برسند درد یادشان می رود اصلا که اینها یک وقتی درد داشته اند. قارون دردآشنا بود در قرآن داریم. قارون مستضعف بود. از اول که در دار و دسته فرعون نبود. از دار و دسته موسی علیه السلام بود. «ان قارون کان من قوم موسی». از قوم فرعون که نبود از قوم موسی بود و خیلی هم مروجش بود و کمک کارش هم بود. خب دری به تخته خورد و رسید به ثروت. «آتَيْناهُ مِنَ الْكُنُوزِ ما إِنَّ مَفاتِحَهُ لَتَنُوأُ بِالْعُصْبَةِ أُولِي الْقُوَّةِ»[[56]](#footnote-56) ما اینقدر بهش ثروت دادیم همین که این آدم درد آشنا و همین آدم مستضعف وقتی رسید به پول و ثروت و قدرت گفت من همه کاره ام. «إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَى عِلْمٍ عِنْدِي»[[57]](#footnote-57) به کسی مربوط نیست من نه مالیات میدهم نه زکات میدهم همه ش مال خودم هست. «فَخَرَجَ عَلى‌ قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ»[[58]](#footnote-58) با آن زر و زیبا و زینتش در مردم ظاهر شد و اونها هم مردم دیدند گفتند «يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ»[[59]](#footnote-59) ای کاش ما هم مثل او بودیم. پس خلاصه قرآن نشان میدهد مستضعف ها گاهی از اوقات می رسند به جایی که مستکبر می شوند« ان قارون کان من قوم موسی فبغی علیهم»[[60]](#footnote-60) این اول قوم موسی بود از قوم موسی بود سبطی بود قبطی بود مستضعف بود از همان طایفه ای بود « يَسْتَضْعِفُ طَائِفَةً مِنْهُمْ »[[61]](#footnote-61) از آنها بود اما وقتی که رسید به ثروت و قدرت «بغی علیهم» یک آدم باغی طاغی ظالمی از آب درآمد. پس مستضعفینی که قرآن دارد حمایت می کند آن کسانی که در راه خدا می خواهند بروند بال و پرشان را می زنند. «الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا»[[62]](#footnote-62) اینها را در راه اینها بجنگید و فرمودند ما هستیم ائمه علیهم السلام ما هستیم در راه خدا قرار گرفتند. «مَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ» [[63]](#footnote-63)

آیه بعد که دارد

«وَ كَذلِكَ فَتَنَّا بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ»[[64]](#footnote-64)

و این چنین بعضی از آنها را با بعض دیگر آزمودیم.

ما اینجور مردم را امتحان می کنیم خلاصه. عده ای اغنیاء می شوند یک عده ای فقیر می شوند که ببینیم چطور انجام می دهند کار را. آیا اغنیاء ستم می کنند فقرا هم صبر از دست می دهند یا نه. اینها امتحان هایی است. غنی با فقیر امتحان می شود وضیع با شریف امتحان می شود «وَ كَذلِكَ فَتَنَّا بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لِيَقُولُوا »[[65]](#footnote-65)

که اینجور زمینی پیش بیاد انسان های طاغی بگویند: عجب اینها بخواهند مثلا ما دنبالشان برویم. «أَ هؤُلاءِ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنْ بَيْنِنا»[[66]](#footnote-66) اینها میخواهند پیشوای ما بشوند. ما دنبالشان برویم. امتحان قرار بدهیم. صحنه امتحان است. تا هر کدامشان چجور از آب در بیایند. سنگین هست برایشان معلوم است.یعنی کسانی که واقعا با مکنت و ثروت زندگی کرده اند و کاخ نشینند و بخواهند با کوخ نشین ها همنشین بشوند سنگین است برایشان. امتحان همین است. امتحان سختی است. و لذا مثل جویبر معروف است که رسول اکرم یک کسانی بودند در مدینه اصحاب صفه بودند اینها، مهاجرین بودند هیچی نداشتند. فقیر بودند از اطراف آمده بودند در مدینه نه خانه ای داشتند نه لباسی نه خوراکی داشتند. در یک صفه ای زندگی می کردند سایبانی رسول اکرم برایشان قرار داده بود. در سایه بان زندگی می کردند و مسکن و مأوا نداشتند. مردم کمکشان می کردند. خوراک و پوشاکشان. یکی از آنها جویبر بود از اسمش هم معلوم بود بیچاره از اسم هم بهره ای نداشته. این آدم کوتاه قدی بود و بعد هم سیاه پوست بود و قیافه خوبی هم نداشت. قیافه نازیبا بود و فقیر. جز آنها زندگی می کرد ولی آدم خوبی بود یعنی معارف دین را خوب گرفته بود احکام دین خوب بلد بود. عامل به وظیفه بود. یک روز رسول اکرم به او نگاه کرد فرمود که جویبر چقدر خوب بود تو یک زن می گرفتی. هم کمک کار تو بود در دنیا و آخرت و دامن عفافت هم محفوظ می ماند. گفت آقا کی به من زن می دهد با این کیفیتی که من دارم نه حسبی دارم نه نسبی دارم نه جمالی دارم نه مالی دارم کدام زن رغبت می کند که زن من باشد و کی به من دختر می دهد اصلا. فرمود نه! «اِنَّ اللّهَ قَدْ وَضَعَ بِالْاِسْلامِ مَنْ كانَ فِی الْجاهِلیَّةِ شَریفاً، وَ شَرَّفَ بِالْاِسْلامِ مَنْ كانَ فِی الْجاهِلِیَّةِ وَضیعاً، وَ أعَزَّ بِالْاِسْلامِ مَنْ كَانَ فِی الْجاهِلِیَّةِ ذَلیلاً»[[67]](#footnote-67)

«خداوند به واسطۀ اسلام، افرادى را كه در اثر آداب جاهلى، شرافت داشتند پست كرد و افرادى را كه در دوران جاهلى پست بودند شريف كرد، تكبّر و فخرفروشى خانوادگى و نسب‌هاى والا را از بين برد.»

نه اسلام که آمده همه این ارزشها را تغییر داده است. آن کسانی که در جاهلیت شریف بودند اسلام آنها را پایین آورده است. آن کسانی که آن وقت ها پایین بودند اسلام بالا آورده. عزت داده، تو انسانی مسلمانی هستی که عارف به احکام خدا هستی و کفو تو یک مسلمانی هست حالا زن مسلمان. فرمود حالا برخیز برو پیش زیاد بن لبید برو پیش او. دختری دارد به نام زلفا از او خواستگاری کن برای خودت. این بهتش برد گفت یا رسول الله عجب کسی به من نشان دادی. زیاد بن لبید از اشراف مدینه است از بزرگان و متشخّصین است. ثروتمند است و دخترش هم که از جهت جمال و کمال زبانزد تو مردم هست و اشخاصی آمده اند از متشخصین برای خواستگاریش نداده است. حالا من بروم برای خودم خواستگاری کنم حالا یه کسی دیگری برود. فرمود نه تو الان خودت برخیز برو بگو رسول خدا مرا فرستاده که دخترت زَلفا را به من تزویج کنی. مردد شد فرمان رسول خداست. حرکت کرد و آمد در خانه زیاد بن لبید و دربان ها بودند گفت به آقا بگویید که پیام آور پیغمبر خدا آمده یک پیامی آورده است. خبر دادند گفت وارد بشود. مجلس هم سنگین بود یعنی نشسته بودند بزرگان و اشراف و اعیان نشسته بودند. در آن مجلس این هم آمده بود با همین ریختی که داشت سلام کرد و بعد نشست و گفت که من جویبر هستم. از اصحاب صفه ام. رسول خدا مرا فرستاده است که دخترتان زلفا را برای من تزویج کنید. خب تا این را گفت خب معلوم است چه حالی پیدا می کنند همه حضار سکوت کردند و این سر به پایین انداخت و گفت که رسول خدا این پیغام داده به من؟ بله آقا دروغ که پیغمبر اکرم نمی بندم که. بعد تاملی کرد گفت آخه ما با غیرکفومان وصلت نمی کنیم. ما با کسانی وصلت می کنیم که هم شأن ما باشند. حالا فعلا تو برو تا من خودم خدمت رسول اکرم برسم و حرفم را بزنم. او برخاست. دخترش پس پرده شنید این جریان را. فورا فرستاد پدر را احضار کرد. گفت که چه بود مطلب؟ گفت مساله این است که کسی جویبر آمده است پیغمبر اکرم. گفت چه کردی؟ گفتم برود تا من خودم. گفت این درست نیست. این خلاف ادب شد.خلاف احترام شد. فرستاده پیغمبر را برگرداندن این درست نیست. شما بگو اینجا بنشیند. بعد خودت برو پیش پیغمبر اکرم هر حرفی داری بزنی. اینجا بشینه.( صوت مشکل دار شد)

رفت به پیغمبر اکرم گفت یا رسول الله پیامی شما فرستاده بودید جویبر آمده فرمود بله. پیامبر عرض کرد من بودم. گفت آقا او هم شأن ما نیست. ما با کسانی وصلت می کنیم هم شان ما باشد. فرمود که این اسلام این حرف را ندارد. دختر شما یک دختر مسلمانیست و این هم مسلمان با تقوایی است. مردی است عارف به احکام است و هر مسلمانی کفو مسلمان دیگر است و اینجا رضایت دختر لازم است. از او بخواه اگر راضی بود مانع نباش. خب این هم برخاست و آمد پیش دختر. گفت مطلب این است. رسول اکرم جوُیبر را انتخاب کرده که شوهر شما باشد. از اصحاب صفه است هیچی ندارد اصلا. فقیر بیچاره نه لباسی نه خوراکی دارد. گفت که اگر رسول خدا فرموده است من تسلیمم. برای اینکه قرآن به ما دستور داده «وَ ما كانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لا مُؤْمِنَةٍ إِذا قَضَى اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَمْراً أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا»[[68]](#footnote-68)

«هیچ مرد و زن با ایمانی حق ندارد هنگامی که خدا و پیامبرش امری را لازم بدانند، اختیاری (در برابر فرمان خدا) داشته باشد؛ و هر کس نافرمانی خدا و رسولش را کند، به گمراهی آشکاری گرفتار شده است!»

هیچ مرد مسلمان، زن مسلمانی حق ندارد در برابر نظر خدا و رسول خدا نظری داشته باشد. حتی در شئون زندگی خودشان حق ندارند نظر بدهند. آنجایی که رسول نظر داده.

«النَّبِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِم»[[69]](#footnote-69)

«پیامبر نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است؛»

رسول اولی به تصرف است. در انسان های با ایمان از خودشان نزدیکتر است و لذا چون دستور رسول خداست من هم تسلیمم. من راضیم. و لذا این هم برخاست آمد تو مجلسی که بودند هنوز حضار. دست جویبر را گرفت گفت رسول خدا فرموده من دخترم زلفا را که همه می شناسید تزویج کنم برای این جویبر و لذا امتثالاً لامر رسول الله تزویج کردم دخترم را به جویبر خب حالا مهر چه قرار میدهی؟ گفت من هیچی ندارم آقا جون. گفت خب مهر هم خودم قرار میدم از مال خودش مهر قرار داد برای دخترش. خب کجا میبری؟ گفت من خانه ندارم اصلا. اصحاب صفه ام و همانجا می نشینم. خب خانه هم از خودم و لذا خانه هم برایش فراهم کردند اثاث تجمل هم تو خانه فرش اثاث هرچه بود بردند و مهر هم براش معین شد همان شب دختر را بردند به آن خانه حجله زفاف. یعنی صبح خواستگاری شد و شب هم رفت به حجله زفاف. جویبر را بردند. بعد وقتی وارد شد گفت نگاه کرد خانه ای و بعد فرشی و اثاثی و عروس زیبایی و بعد هم همینطور احوالپرسی مختصری و رفت در گوشه اتاق ایستاد به نماز. مشغول عبادت کرد و سجده و اینها تا صبح مشغول عبادت بود. فردا هم روزه گرفت. بعد شب دوم، شب سوم به همین کیفیت. سه شبانه روز شب ها شب زنده دار، روزها روزه دار. کم کم خانواده عروس به شبهه افتادند که نکند این اصلا احتیاج به زن نداره مثلا. به رسول اکرم گفتند مطلب این است. این سه شبانه روزه اصلا پیش عروس نرفته و شاید به زن احتیاجی ندارد. رسول خدا احضار کرده جویبر را. چطوره جریان، مطلب. گفت آقا این جور نیست که آنها فکر می کنند. نه من چون شب اول رفتم و آن خانه و زندگی را دیدم، عروس را گفتم اول شکر خدا لازم است. و لذا سه روز روزه گرفتم. به شکرانه این نعمت و لطف خدا و شب ها عبادت کردم و بعد هم دنبال زندگی خودم و زن خودم خواهم رفت. سخت است اینها. و لذا «وَ كَذلِكَ فَتَنَّا بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ»[[70]](#footnote-70) ما امتحان می کنیم افراد را. جویبر را در مقابل زیاد بن لبید قرار میدم که امتحانش کنیم ببینیم آیا طبق دستور ما که صادر می شود عمل می کند یا نمی کند. هر کسی که دنبال اهواء نفسانی خودش می رود. حالا ما چقدر در زندگی داریم اهواء و اغراض نفسانی خودمان چقدر حاکم است و دین هم در زندگی ما چقدر دخالت دارد. به هر حال. این چند جمله که عرض شد.

ان شاءالله خداوند به همه ما توفیق بهره برداری از معارف قرآن عنایت بفرماید.

در فرج امام زمان ما تعجیل بفرما.

از برکات ماه رمضان گذشته ما را محروم نگرداند.

حسن عاقبت به همه ما عنایت بفرما.

صلواتی ختم بفرمایید.

1. - بحار الأنوار، جلد۹۹، صفحه­ی۱۰۱. [↑](#footnote-ref-1)
2. - سوره­ی انعام، آیه­ی 52. [↑](#footnote-ref-2)
3. - همان [↑](#footnote-ref-3)
4. - همان [↑](#footnote-ref-4)
5. - سوره­ی نوح، آیه­ی 17. [↑](#footnote-ref-5)
6. - سوره­ی کهف، آیه­ی 28. [↑](#footnote-ref-6)
7. - سوره­ی بروج، آیه­ی 20. [↑](#footnote-ref-7)
8. - سوره­ی کهف، آیه­ی 28. [↑](#footnote-ref-8)
9. - سوره­ی کهف، آیه­ی 28. [↑](#footnote-ref-9)
10. - همان. [↑](#footnote-ref-10)
11. - همان. [↑](#footnote-ref-11)
12. - سوره­ی مائده، آیه­ی 6. [↑](#footnote-ref-12)
13. - همان. [↑](#footnote-ref-13)
14. - سوره­ی الرحمن، آیات 26 و 27. [↑](#footnote-ref-14)
15. -همان. [↑](#footnote-ref-15)
16. - سوره­ی انسان، آیه­ی 9. [↑](#footnote-ref-16)
17. - همان. [↑](#footnote-ref-17)
18. - سوره­ی قصص، آیه­ی 88. [↑](#footnote-ref-18)
19. - مصباح الشريعة، جلد۱، صفحه۱۱۱، شرح حدیث. [↑](#footnote-ref-19)
20. - سوره­ی کهف، آیه­ی 28. [↑](#footnote-ref-20)
21. - زاد المعاد، جلد۱، صفحه­ی۳۸۶. [↑](#footnote-ref-21)
22. - همان. [↑](#footnote-ref-22)
23. - همان. [↑](#footnote-ref-23)
24. - همان. [↑](#footnote-ref-24)
25. - سوره­ی انعام آیه­ی 52. [↑](#footnote-ref-25)
26. - همان. [↑](#footnote-ref-26)
27. - سوره­ی انعام آیه­ی 52.. [↑](#footnote-ref-27)
28. -همان. [↑](#footnote-ref-28)
29. - همان. [↑](#footnote-ref-29)
30. - سوره­ی مائده، آیه­ی 70. [↑](#footnote-ref-30)
31. . سوره­ی سبأ، آیه­ی 34. [↑](#footnote-ref-31)
32. - سوره­ی هود، آیه­ی 27. [↑](#footnote-ref-32)
33. - سوره­ی شعراء، آیه­ی 111. [↑](#footnote-ref-33)
34. - همان. [↑](#footnote-ref-34)
35. - سوره­ی شعراء، آیه­ی 112. [↑](#footnote-ref-35)
36. - سوره­ی شعراء، آیه­ی 112. [↑](#footnote-ref-36)
37. - سوره­ی شعراء، آیه­ی 113. [↑](#footnote-ref-37)
38. - سوره­ی شعراء، آیه­ی 114. [↑](#footnote-ref-38)
39. - سوره­ی انعام، آیه­ی 52. [↑](#footnote-ref-39)
40. - سوره­ی کهف، آیه­ی 28. [↑](#footnote-ref-40)
41. - همان. [↑](#footnote-ref-41)
42. - همان. [↑](#footnote-ref-42)
43. -همان. [↑](#footnote-ref-43)
44. - سوره کهف، آیه­ی 28 . [↑](#footnote-ref-44)
45. - همان . [↑](#footnote-ref-45)
46. - سوره طه، آیه­ی 16 . [↑](#footnote-ref-46)
47. - سوره قصص، آیه­ی 4 . [↑](#footnote-ref-47)
48. - سوره­ی حجرات، آیه­ی 13. [↑](#footnote-ref-48)
49. - همان. [↑](#footnote-ref-49)
50. - بحار الأنوار، جلد۷۳، صفحه­ی۳۴۸. [↑](#footnote-ref-50)
51. - همان. [↑](#footnote-ref-51)
52. - سوره­ی قصص، آیه­ی 5. [↑](#footnote-ref-52)
53. - سوره­ی نساء، آیه­ی 75. [↑](#footnote-ref-53)
54. - همان. [↑](#footnote-ref-54)
55. - موسوعة كلمات الامام الحسين عليه السلام 285. [↑](#footnote-ref-55)
56. - سوره­ی قصص، آیه­ی 76. [↑](#footnote-ref-56)
57. - سوره قصص، آیه 78. [↑](#footnote-ref-57)
58. - سوره قصص، آیه 79. [↑](#footnote-ref-58)
59. - همان. [↑](#footnote-ref-59)
60. - سوره قصص، آیه 76. [↑](#footnote-ref-60)
61. - سوره قصص، آیه­ی 4 . [↑](#footnote-ref-61)
62. - سوره نساء، آیه­ی 75 . [↑](#footnote-ref-62)
63. - سوره­ی نساء، آیه­ی 76. [↑](#footnote-ref-63)
64. - سوره­ی انعام، آیه­ی 53. [↑](#footnote-ref-64)
65. - سوره­ی انعام، آیه­ی 53. [↑](#footnote-ref-65)
66. - همان. [↑](#footnote-ref-66)
67. - الکافي، جلد۵، صفحه۳۳۹ . [↑](#footnote-ref-67)
68. - سوره­ی احزاب، آیه­ی 36. [↑](#footnote-ref-68)
69. - سوره­ی احزاب، آیه­ی 6. [↑](#footnote-ref-69)
70. - سوره­ی انعام، آیه­ی 53. [↑](#footnote-ref-70)